گفت‌وگو با کارگردان و تهیه کننده فیلم ۲۳ نفر

سیاست و جنگ همزاد یکدیگرند

ادامه از صفحه ۱۰

قطعا از این زاویه می‌توان به شکل دیگری به موضوع نگاه کرد. باید به «واقعیت» وفادار بود؛ به‌این‌دلیل که نوجوانان، آن سال‌ها را تجربه کرده‌اند. جایی که قرار است بین «واقعیت» و «حقیقت» یکی را انتخاب کنیم، سعی می‌کنیم «واقعیت» را انتخاب کنیم. «حقیقت» چیزی است که وجود داشته و «واقعیت» چیزی است که باور می‌کنیم. این موضوع، در فیلم به‌خوبی دیده می‌شود. به نظرم اگر همه این بیست‌وسه نفر در قید حیات نبودند، رسیدن به کنه قضیه سخت‌تر می‌شد. گاهی هویت‌سازی‌هایی صورت می‌گیرد که «واقعیت» و «حقیقت» را مخدوش می‌کند. با همه این مسائل، قطعا بیست‌وسه نفر در بیان داستانش موفق بوده است.

جعفری: این فیلم، فاصله زیادی از حقیقت ندارد. تحقیقات من برای نگارش این قصه زیاد بود و این شانس را داشتم که پیش از فیلم سینمایی، مستند آن را بسازم. بعد از سال‌ها نوشتن و بازنویسی فیلم‌نامه، خودم هم در این قصه به دنبال «حقیقت» و «واقعیت» بودم. هنوز هم وقتی خوب فکر می‌کنیم، به یاد می‌آوریم که در سال‌های اولیه جنگ، برخی نوجوانان با اصرار و پافشاری خودشان راهی میدان جنگ می‌شدند. به طور مثال حاج قاسم سلیمانی که خودشان فرمانده مستقیم تعدادی از همین بچه‌های کرمان بوده‌اند، چند تا از بچه‌های بیست‌وسه نفر را از میانه مسیر برگردانده بودند؛ اما بسیاری از آنها به اشکال و ترفندهای مختلف، مجددا خودشان را به جبهه رسانده بودند؛ بنابراین هیچ‌کس نمی‌تواند منکر این ماجرا شود که تعدادی از رزمندگان ما در جنگ، نوجوانان بودند. بسیاری از آنها حتی به جبهه‌رفتن هم قانع نمی‌شدند و هدف غایی آنها رسیدن به شب عملیات و جان‌فشانی برای آزادی وطن‌شان بود.

بله؛ اینها واقعیت است.

جعفری: واقعیت است؛ اما به نظر من بخشی از آن هم حقیقت کتمان‌ناپذیر است. حقایقی که در تاریخ دفاع مقدس ما ثبت شده است.

بخشی دیگر از این موضوع البته به پیش از راهی‌شدن نوجوانان به جبهه برمی‌گردد. به نظرم این موضوع، بخش ناگفته‌ای از «بیست‌وسه نفر» است.

جعفری: نمی‌گویم تعمدا به آن نپرداختیم؛ بلکه حس کردیم این بخش، موضوع درام ما نیست. در واقع این بخش پیش‌زمینه درامی است که شکل گرفته. ساخت این فیلم سال‌ها ذهن من را مشغول کرده بود. در واقع قصد من این بود که با تصویرکردن این قصه، نشان بدهیم نوجوانان در جنگ چه می‌کردند و چرا سر از جبهه‌ها درآوردند؟ موقعیت و متن جنگ چه بود که باعث می‌شد نوجوان و کهنسال برای نبرد با دشمن بشتابند؟ این بچه‌ها از چه جنسی بودند؟ جالب است که اگر همین الان پای صحبت برخی از این بیست‌وسه نفر بنشینید، خودشان هم معتقدند که جنگ جای نوجوانان نیست؛ اما مگر می‌شود به همین راحتی شرایط آن دوران را توضیح داد یا برای آن نوجوانان حکم صادر کرد؟! این موضوعی است که پرداختن به آن نیاز به توجه خاص به شرایط و امکانات آن دوران را دارد.

وقتی الان با این بیست‌وسه نفر صحبت می‌کنید، از اینکه در آن زمان اردوگاه را به جای رفتن به فرانسه انتخاب کردند، چه نظری دارند؟

جعفری: قطعا ته دل برخی از آنها این بوده که زودتر آزاد شوند؛ اما همگی در این تصمیم مشترک بودند که با رفتن به پاریس احساس آزادی به آنها دست نمی‌دهد و به قول شما رهایی آنها در بازگشت افتخارآمیز به خاک کشورشان بوده و نه آزادی و البته آن‌هم در زمانی نامعلوم.

به نظرم این «حقیقت» ماجرا است. همان بچه‌ای که الان بزرگ شده، آن زمان قدرت تحلیل نداشت. من هم معتقدم بهترین تصمیم را گرفتند که اردوگاه را به جای رفتن به پاریس انتخاب کردند. کماکان بحث مقاومت، هنوز جای خودش را دارد. اینجا بحث «حقیقت» مطرح می‌شود. اینکه هر «حقیقت»ی خوشایند ما نیست؛ اما وجود دارد. معتقدم «بیست‌وسه نفر» واقعی ساخته شده است و برای اینکه به «حقیقت» وفادار باشیم، لازم است که «واقعیت»های بشری را نشان بدهیم. در غیراین‌صورت نمی‌توانیم از «حقیقت» دفاع کنیم.

جعفری: منکر این ماجرا نیستم که پرداختن به «واقعیت»های محض گاهی ما را از حقیقت امور غافل می‌کند. بله، هرچه از سال‌های جنگ فاصله گرفته‌ایم، برعکس بازگویی برخی حقایق سخت‌تر شده است. از آن طرف هم نمایش برخی حقایق رخداده برای آدم‌های امروز باورناپذیرتر شده است. نمی‌خواهم نوستالژیک صحبت کنم؛ اما همه می‌دانیم ارزش‌هایی وجود داشته و البته دوران ارزش‌سازی هم وجود داشته که آن را دوران دفاع مقدس می‌نامیم. خارج از شعارهای مرسوم؛ ولی حقیقت امر این است که قاطبه این آدم‌ها طوری که من از نزدیک ایشان را شناخته‌ام، فرازمینی بودند. دقیقا به همان شکلی که مرحوم مرتضی آوینی سعی کرد با متریال مستند محض ترسیم‌شان کند. با فاصله‌گرفتن از آن زمان، شمایل برخی چیزها تغییر پیدا کرده است؛ ولی اگر به اسناد و مدارک ادبی و تصویری مراجعه کنیم، با همین حقایق مواجه خواهیم شد.

آقای فرآورده نظر شما درباره بازنمایی «حقیقت» و «واقعیت» در قصه‌ای که از آن صحبت می‌کنیم، چیست؟

فرآورده: سال‌های متمادی است که بحث «حقیقت» و «واقعیت» جریان دارد. اینکه «واقعیت» با موجود انسانی سروکار دارد و «حقیقت» با جهان‌بینی آدم‌ها مرتبط است. وقتی از بیست‌وسه نفر نوجوان صحبت می‌کنیم و تصمیم آنها برای رفتن به جبهه، حتما به این موضوع هم واقف هستیم که آنها براساس فضای حاکم بر جامعه به این حرکت تشویق شدند. «واقعیت» و «حقیقت» هم همین بوده است اما اینجا یک اما وجود دارد؛ امایی که در بطن موضوع نهفته است. امیرالمؤمنین یک جمله زیبا دارد که: شرایط آدم‌ها را تغییر نمی‌دهد، «شرایط ذات آدم‌ها را بروز می‌دهد.» این جمله بسیار زیبایی است. من هم به این موضوع عمیقا معتقدم. نمی‌توانیم بگوییم در شرایط جنگی شخص ترسش را بروز می‌دهد یا شجاعتش را. در آن دوران افراد دیگری هم بودند که تمام آن شعارها و فضای ملتهب جنگ و تبلیغات جبهه متحول و تحریک‌شان نکرد و گونه‌ای در خانه‌ها خزیدند که گویی اتفاقی نیفتاده و گروهی سر از پا نشناخته راهی جبهه‌ها شدند، هر دو گروه در یک مقطع زمانی زیست می‌کردند و تابع یک شرایط بودند و یک حقیقت بر هر دو گروه حاکم بود، اما هر کدام بر اساس جهان‌بینی و شاکله خود رفتار منحصر به خود را بروز دادند، گروهی راهی جبهه شدند و گروهی واماندند. نخستین دیداری را که با این بیست‌وسه نفر داشتم از یاد نمی‌برم. آنها را در مشهد ملاقات کردم. به خودشان هم گفتم برای من خیلی اهمیتی ندارد که الان چه هستید و چه می‌کنید، شما در یک زمان و تاریخی رفتاری از خودتان بروز دادید که قابل تحسین است. قطعا خیلی به این فکر نمی‌کنم که این رفتار از سر ترس بود یا از سر اجبار. ماحصل این رفتار این بوده که دوران اسارت را با عزت پذیرفتید و به آزادی با ذلت تن ندادید. برای همین تصمیم، من مقابل همه شما تعظیم می‌کنم. همین موضوع برای من اصل بود. طبعا هر کدام از آنها به مرور که رشد کرده و با «واقعیت»هایی روبه‌رو شده است، می‌تواند جهان‌بینی متفاوتی هم پیدا کرده باشد. ولی «واقعیت» این است که آنها سال‌ها پیش تصمیم بزرگی گرفتند. به نظرم می‌توان به جهان‌بینی توجه ویژه‌تری داشت. در درام‌نویسی هم باید به این موضوع دقت کرد. غربی‌ها که تکلیف‌شان روشن است، آنها سکولار هستند و با واحد انسانی رفتار مشخصی دارند. اما در کشور ما این جهان‌بینی به شکل دیگری بروز و ظهور می‌یابد. قطعا نوجوان و جوان ویژگی‌های رفتاری خاص خودش را دارد. همه جوان‌ها در فضای بلبشو و شلوغ تحریک می‌شوند. درست مثل روزهایی که مدتی قبل پشت سر گذاشتیم. عده‌ای به موافقان و برخی دیگر به مخالفان می‌پیوندند. ذاتی وجود دارد که آدم‌ها را متوسل به انتخاب می‌کند. این انتخاب در بسیاری از آدم‌ها بدون نیت قبلی شکل می‌گیرد. خیلی ساده، با موضوعی برخورد می‌کند و همین انتخاب به مرور از او آدم عجیب و غریبی می‌سازد. خاطرم هست همان زمان جنگ در محله ما جوانی بود که کار خلاف از او زیاد سر می‌زد. به مرور به سمت بچه‌های انقلابی گرایش پیدا کرد. نه به این دلیل که انقلابی شده بود، بلکه از این‌رو که احساس می‌کرد باید از آنها دفاع کرد. به مرور خلاف را کنار گذاشت و در نهایت هم شهید شد. واقعیت این است که خیلی نمی‌توانیم راحت حکم صادر کنیم. بالاخره آدم‌ها تحت مدیریت و ولایت خالقی هستند که سرنوشت آدمیان را مشخص می‌کند. چیزهایی در تحول آدم‌ها دخیل است که در واقع ریشه آن را نمی‌توان به‌راحتی متوجه شد. بیست‌وسه نفر نوجوان در برهه زمانی مأموریتی داشته‌اند که درست انجام داده‌اند. در نمایش‌های محدودی که در جشنواره فیلم فجر و بعد از آن داشتیم، واکنش‌های جالبی از سمت مخاطبان فیلم گرفتیم. مردم به‌راحتی رفتار این بچه‌ها را هضم می‌کنند. اکثر مخاطبان فیلم، رفتار و حرکت بچه‌ها را پذیرفتند و آن را رفتاری از سر آگاهی و شعور ارزیابی کردند. به نظرم «حقیقت»ی که از آن حرف می‌زنیم منوط به جهان‌بینی‌ای است که در مقاطع مختلف بروز و ظهور می‌یابد. قطعا هویت و ماهیت کمی دستخوش تغییر می‌شود، مضاف بر اینکه جهان‌بینی ما در دریافت‌مان از «حقیقت» تغییر می‌کند. ما بخش ماقبل حرکت بچه‌ها به سمت جبهه را در فیلم نداریم. به نظرم خیلی هم اشکالی در ندیدن آن نیست. مهم این است که در این برهه زمانی چرا چنین انتخابی می‌کنند؟ این موضوعی است که خودم همچنان از آن حیرت می‌کنم. چطور می‌شود به بیست‌وسه نوجوان اسیر پیشنهاد رفتن به پاریس را داد و آنها در آن شرایط نپذیرند.

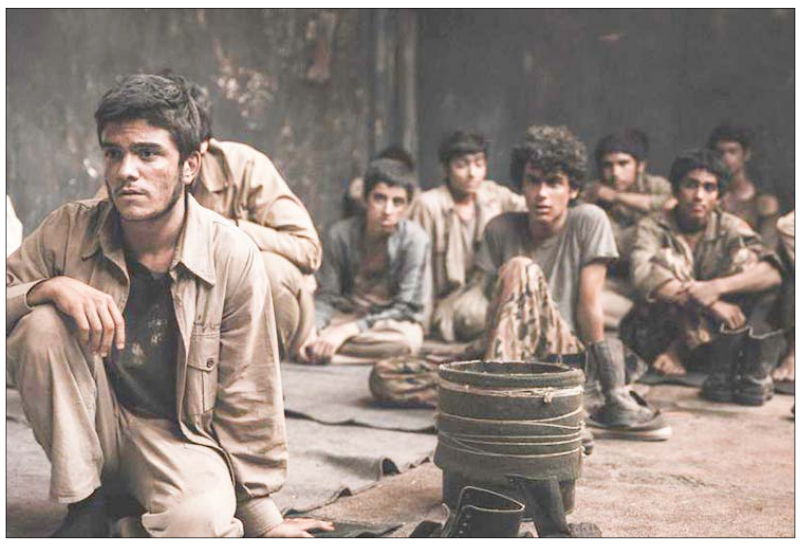

نکته جالب توجه فیلم هم همین است که در چنین شرایطی اتفاقا بچه‌ها برای بازگشت به اردوگاه می‌جنگند. آنجا بخش مهمی از روایت فیلم رقم می‌خورد. اگرچه ما نمی‌دانیم چطور این تصمیم را می‌گیرند اما به هر جهت تصمیم همگی آنها بوده است. این ربطی به «حقیقت» و «واقعیت» ندارد. دقیقا به صحبت‌های اولیه برمی‌گردیم یعنی اینکه آنها به دنبال رهایی حرکت می‌کنند و از آزادی می‌گذرند. با این رویکرد که آدم‌ها را انتخاب‌شان می‌سازد. تصمیم این بچه‌ها هم درست است.

فرآورده: دقیقا به همین دلیل است که به این بیست‌وسه نفر می‌گویم تا کمر مقابل شما در سنی که این تصمیم را گرفتید، خم می‌شوم. واقعا نمی‌دانم چرا این انتخاب را داشتید اما مهم انتخاب شماست. این انتخاب خیلی قیمت داشت.

نکته دیگری که بد نیست درباره‌اش صحبت کنیم، روایت قصه‌ای است که تا پیش از این کمتر کسی از آن خبر داشت. این فیلم در نخستین اکرانش در جشنواره فیلم فجر بسیار مورد اقبال مخاطبان قرار گرفت و بیش از هر چیز، مخاطبانش را با قصه‌ای از تاریخ معاصر آشنا کرد. فیلم گروهی را به آنها شناساند که تا پیش از آن کمتر دیده یا شنیده بودند. مردم شکل تصویری این قصه را در سینما دیدند و برای عموم جذابیت داشت.

فرآورده: به نظرم فقط در این شرایط بود که می‌شد چنین فیلمی ساخت. سال‌ها پیش که سینمای جنگ ما حال و هوای دیگری داشت، فیلم‌هایی از «جنس بیست‌وسه نفر» محلی از اعراب نداشت چراکه بالاخره در این فیلم‌ها حقیقت تلخی نهفته است.

یادگاری

احمد یوسف‌زاده

وقتی زیر سایه درختان انبوه بندرعباس و روبه‌روی دریای نیلگون خلیج فارس یا زیر سایه پرتقالی در فاریاب، می‌نشستم و غرق می‌شدم در بحر واژه‌ها و داشتم خاطرات زندان تنگ و نمناک بغداد را می‌نوشتم، اصلا فکر نمی‌کردم کتابی که حاصل آن لحظه‌های ناب است، به تیراژ ۱۵۰ هزارنسخه‌ای برسد و روزی بر اساس این ماجرا فیلمی فاخر ساخته شود. اما این اتفاق شیرین افتاده است و حالا هزاران ایرانی پیر و جوان و نوجوان سرگذشت مرا می‌دانند و آن بیست‌وسه نوجوان اسیر ایرانی را می‌شناسند و زود باشد که با اکران فیلم سینمایی بیست‌وسه نفر ساخته برادر عزیزم آقای مهدی جعفری این شناخت عمیق‌تر و صمیمی‌تر هم شود. پنج سال از نوشتن کتاب «آن بیست‌وسه نفر» می‌گذرد و خاطرات پس از نگارش آن که مشحون از مهربانی خوانندگان عزیز است، خود به اندازه کتابی شده که نشان می‌دهد یک کتاب گاهی با دل‌های خوانندگانش چه می‌کند. در آستانه اکران فیلم ۲۳ نفر بعضی از بازخوردهای زیبای بعد از انتشار کتاب را اینجا برای روزنامه وزین «شرق» می‌نویسم.

اول: دارم توی دانشگاه به رتق و فتق امور ستاد استقبال از دانشجویان جدیدالورود می‌پردازم. همه جا شلوغ است و تازه‌واردها که از همه‌جای کشور برای تحصیل به دانشگاه شهید باهنر آمده‌اند، هر کدام خواسته‌ای دارند و من که مدیر فرهنگی دانشگاه هستم، باید به رسم کرمانی‌ها میزبان شایسته‌ای برای میهمان‌های جوانمان باشم که لابد برای اولین بار از خانه و خانواده دور شده‌اند. در میان جمعیت کسی دستانش را حلقه می‌کند دور گردنم صورتم را می‌بوسد و می‌گوید احمد یوسف‌زاده شما هستین؟ چهره مرد ۴۰ساله برایم آشنا نیست. می‌گویم بفرمایید در خدمتم. مرد خیره می‌شود در من؛ از پای تا به سر. اشک‌هایش سرازیر می‌شود، جلو می‌آید و سر و رویم را می‌بوسد. شرمنده می‌شوم از محبت او. نمی‌شناسمش اما او انگار مرا بهتر از خودم می‌شناسد. تلاش برای شناختنش بی‌فایده است. فکر می‌کنم از دوستان برادر شهیدم موسی است و اشک‌هایش لابد برای اوست که با دیدن من سرازیر شده، اما اشتباه می‌کنم. با چشمان اشکبار نگاهم می‌کند و بغض امانش نمی‌دهد که بگوید کیست و دلیل این‌همه محبت چه می‌تواند باشد. دستش را می‌گیرم و به دفترم هدایتش می‌کنم. رهگذران نگاهمان می‌کنند. در راه فقط اشک می‌ریزد. دستور می‌دهم استکانی چای بیاورند بلکه آرام بگیرد. آرام می‌گیرد و تا از سردرگمی درم بیاورد، به‌زحمت می‌گوید من آمده‌ام که دستت را ببوسم به‌خاطر همه رنج‌هایی که شما بیست‌و سه‌نفر کشیده‌اید. شستم خبردار می‌شود. او یکی از خوانندگان کتاب من است که از روستای هور پاسفید تا زندان استخبارات و اردوگاه رمادی این‌همه راه با خواندن کتابم پا به پای من آمده است. خجالت می‌کشم و صورتش را می‌بوسم. جرعه‌ای چای تلخ می‌نوشد و می‌گوید آمده‌ام که احوال تو و دوستانت را بپرسم و بگویم آرزوی دیدارشان را دارم و آماده‌ام که نوکری‌شان را کنم که حق بزرگی بر گردن ما دارند.

از خجالت می‌میرم و زنده می‌شوم. سرگذشت دوستانم را یکی یکی برایش تعریف می‌کنم. می‌گویم غیر از سیدعباس سعادت که به دیدار خدا رفته است، بقیه در جای جای ایران عزیز زندگی می‌کنند. از یحیی دادی‌نسب می‌گویم که بر امواج خروشان خلیج فارس ماهیگیری می‌کند تا خرج خانواده شش نفره‌اش را در بیاورد. از محمد ساردویی می‌گویم که برای تکمیل تحصیلات دکترایش به لندن رفته و از حسین بهزادی و علیرضا شیخ‌حسینی می‌گویم که پزشک شده‌اند و برای کودکان شهرشان نسخه می‌پیچند. از ابوالفضل و حسن مستشرق می‌گویم که یکی در زنجان و دیگری در ساری برای خودشان صاحب عزت و اعتباری هستند؛ از سیرجانی‌های گروه از رفسنجانی‌ها از کرمانی‌ها، از محمود رعیت‌نژادمشهدی که حافظ قرآن است و با هفت فرزند قد و نیم‌قد با زندگی کنار می‌آید، از محمد صالحی شهربابکی می‌گویم که این روزها مردانه با بیماری‌اش می‌جنگد و خم نمی‌شود، از تهرانی‌های گروه که دو نفرند، می‌گویم. قصه زندگی بعد از اسارت آن بیست‌وسه نفر را برایش تعریف می‌کنم و او آه می‌کشد. پشت سر هم می‌گوید: شما را به‌خدا اگر کاری دارید، بگذارید من انجام دهم. من مخلص شمایم. شما قهرمانان این کشور هستید... .

دوم: یکی از آخرین روزهای ماه رمضان تلفنم زنگ می‌خورد. صدای ظریف دختربچه‌ای را می‌شنوم که از تهران زنگ می‌زند. می‌گوید شما احمد یوسف‌زاده هستین؟ بله دخترم بفرمایید... «من ۱۲ سالمه دیشب کتاب شما رو خوندم و خیلی دلم براتون سوخت. به مامانم گفتم من باید با نویسنده این کتاب صحبت کنم. مامانم گفت الان که شبه فردا شماره‌شون رو هر جور شده پیدا می‌کنم که باهاشون حرف بزنی. امروز زنگ زدیم به انتشارات سوره مهر، گفتن ما حق نداریم شماره نویسنده‌ها رو به کسی بدیم. مامانم اصرار کرد. دادن». مادر دخترک گوشی را گرفت و گفت: «آقای یوسف‌زاده دخترم دو روزه داره کتاب شما رو می‌خونه. دیشب موقع سحری‌خوردن تمومش کرد، بچه‌م از بس تحت تاثیر ماجراهای کتاب شما قرار گرفته بود، فشارش افتاده بود و من نگرانش بودم گفتم فردا شماره رو پیدا می‌کنم». دوباره با دختر ۱۲ساله صحبت کردم و به او قول دادم در اولین سفر به تهران ببینمش. چند روز بعد به دعوت دانشگاه علوم پزشکی «ایران» رفتم تهران برای روایتگری قصه آن بیست‌وسه نفر. زنگ زدم به مرضیه و دعوتش کردم به برنامه و صرف افطاری دانشگاه. توی سالن پیام داد «من توی سالن هستم». نوبت صحبت به من رسید. از مجری خواستم یک میکروفن اضافی سیار برایم بیاورد. آورد. قصه کوچک‌ترین خوانده‌ام را تعریف کردم و گفتم که او الان داخل سالن نشسته ولی من نمی‌دانم کدام است و کجاست. اعلام کردم خانم مرضیه کاهدی هر جا نشستی بلند شو بیا پیش من. از سمت چپ سالن دختربچه‌ای چادری با چهره‌ای معصوم بلند شد آمد بالا. از او خواستم راجع به شخصیت‌های کتاب به جای من صحبت کند. مرضیه خیلی مسلط و بدون تپق قصه‌هایی از کتاب آن بیست‌وسه نفر و برداشت خودش را از حماسه نوجوانان اسیر ایرانی تعریف و همه را متعجب کرد. مسئولان دانشگاه بعد از مراسم هدیه‌ای هم به مرضیه‌خانم تقدیم کردند. حالا مرضیه گاهی در فضای مجازی سؤالاتی که بعد از خواندن کتاب برایش پیش آمده، از من می‌پرسد و من با افتخار توضیح می‌دهم.

فیلم «بیست‌وسه نفر»

مهدی جعفری سال ۸۴ برای ساخت مستند آن بیست‌وسه نفر به کرمان آمد. دوستی ما از همان سال شروع شد. دو سال پیش وقتی با آقای فرآورده نهایی کردند که ماجرای آن بیست‌وسه نفر را بسازند، ما بیست‌وسه نفر هم بودیم. گفتیم ما فقط یک فیلم خوب می‌خواهیم؛ فیلمی که بتواند نسل نوجوان و جوان را صد دقیقه بنشاند روی صندلی سینما. سال گذشته همین روزها که فیلم داشت می‌رفت برای جشنواره فجر دیدمش. باور نمی‌کردم این‌قدر خوب در آمده باشد. فیلم که تمام شد با مهدی جعفری همدیگر را در آغوش گرفتیم و اشک ریختیم. مهدی کارش را به‌خوبی انجام داده بود. حالا یک سال است منتظر شنیدن خبر اکران فیلم هستم و خوشبختانه این انتظار به پایان رسیده است. امیدوارم تلاش مؤمنانه مهدی جعفری و مجتبی فرآورده و بازی خوب بچه‌های نوجوان فیلم لحظه‌های خوبی را برای تماشاگران فیلم به یادگار بگذارد.

جدول ۳۵۵۴ ■ طراح: بیژن گورانی

افقی:

۱- شهری در استان چهار محال و بختیاری- ترسانک جالیز- حیوان وفادار ۲- کافران- دارای ارتباط- خشمگین ۳- صفار- تهیدست- لیز و چسبناک ۴- مخترع تلفن- شهری در شهرستان دماوند- درختی با گل‌های معطر ۵- اندوهگین- رهبر خونخوار هون ۶- بهره وام- درخور و شایسته- شترمرغ آمریکایی ۷- ساقه خوراکی- همشیره- جهت ۸- خمیده- فن انجام کار- مسافر سرزمین عجایب ۹- درخت زبان گنجشک- پوشاک زنانه- کربن خالص ۱۰- له‌شده- رمان مشهور پائولو کوئیلو- عسل ۱۱- هنرکده- اقلیت ۱۲- زرنگ و حقه‌باز- زیردست- از حروف الفبا ۱۳- درختی با دانه‌های روغن- جزیره ایرانی- خوش‌خلق ۱۴- رب‌النوع- ظالم- مأمور شکنجه ۱۵- نفس- دورترین سیاره از خورشید- کشوری در قاره سیاه در همسایگی دریای سرخ.

عمودی:

۱- اندیشه بی‌سابقه- باغ زیبا و دیدنی یزد ۲- غروب‌کردن- بخش خارجی چیزی- روغنی بدون کلسترول ۳- عقیده- حد نهایی- بی‌نظیر ۴- مشغول- مقروض- نفس خسته ۵- هدیه چهره‌گشایی عروس- صاحب ذوق و عواطف ۶- خسیس پس نمی‌دهد- آگاهی‌داشتن- سروری ۷- رمان مشهور دافنه دو موریه- نوشتاری- حق مخالفت ۸- آشکار و هویدا- خطیب- پناهگاه ۹- گلخن حمام- پدر- صادق و بی‌ریا ۱۰- نمناکی- فرهنگستان- راهی که به آخر نمی‌رسد! ۱۱- چهره‌نما- کشوری در آسیای جنوب شرقی ۱۲- کج- معشوق- بافندگی ۱۳- لبه تیز شمشیر- مردار- واحد اندازه‌گیری اختلاف پتانسیل الکتریکی ۱۴- موافقت طرفین دعوا- توطئه پنهانی- پروازکننده ۱۵- از الحان باربدی- عددی دورقمی.

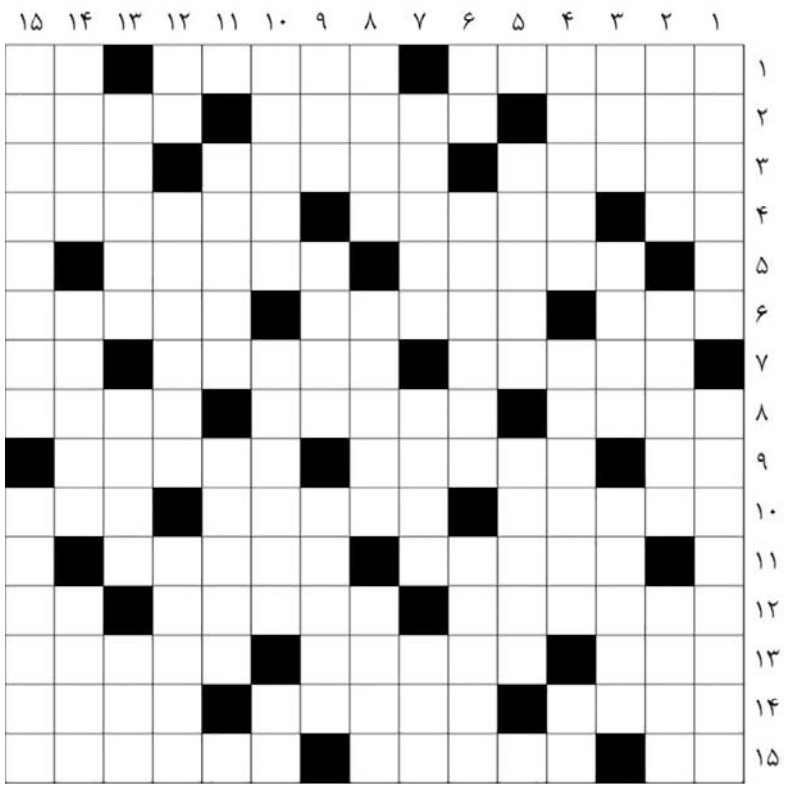

حل سودوکو سخت

۷	۵	۹	۳	۲	۱	۶	۸	۴
۱	۴	۶	۵	۷	۸	۹	۲	۳
۳	۲	۸	۴	۹	۶	۱	۷	۵
۶	۸	۱	۲	۴	۷	۵	۳	۹
۴	۷	۳	۹	۶	۵	۲	۱	۸
۵	۹	۲	۸	۱	۳	۴	۶	۷
۸	۶	۷	۱	۵	۴	۳	۹	۲
۲	۱	۴	۷	۳	۹	۸	۵	۶
۹	۳	۵	۶	۸	۲	۷	۴	۱

حل سودوکو ۲۵۴۹

۶	۲	۵	۷	۸	۳	۹	۱	۴
۱	۸	۳	۹	۴	۵	۲	۶	۷
۷	۹	۴	۲	۶	۱	۳	۵	۸
۵	۱	۲	۸	۳	۷	۴	۹	۶
۸	۶	۹	۵	۲	۴	۱	۷	۳
۴	۳	۷	۱	۹	۶	۸	۲	۵
۲	۷	۶	۳	۱	۸	۵	۴	۹
۹	۴	۸	۶	۵	۲	۷	۳	۱
۳	۵	۱	۴	۷	۹	۶	۸	۲

جدول ۳۵۵۳

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	م	د	ب	ر	■	ک	و	ژ	پ	ش	ت	■	ن	و	ش
۲	م	ی	ل	ی	و	ن	■	ی	و	م	ا	ل	د	ی	ن
۳	ت	■	ف	و	ل	ا	د	■	ک	ی	ل	و	■	ن	ا
۴	ن	ک	ا	■	و	ا	ت	■	ز	ی	ا	د	ت	■
۵	غ	ا	ر	ف	■	ه	و	د	ج	■	ن	م	ک	ی	ن
۶	■	ت	و	ر	م	■	ر	ی	و	ن	■	ه	ت	ا	ک
۷	ن	ا	ب	د	ر	ی	■	ن	ا	ی	ب	■	ر	ن	و
۸	ا	■	ل	ا	ی	و	س	■	ب	ر	ا	ب	ر	■	ه
۹	ش	م	ا	■	خ	ی	ا	و	■	و	ی	ر	ا	ی	ش
۱۰	ز	ی	س	ت	■	و	د	ا	ع	■	ت	خ	م	ک	■
۱۱	ه	ش	ت	ا	د	■	س	م	ا	ک	■	ی	ز	د	ی
۱۲	ی	ی	ل	ا	ق	■	ق	ی	ا	م	■	و	ل	ت	
۱۳	ا	ک	■	ا	د	ر	س	■	ق	ش	ل	ا	ق	■	ی
۱۴	ر	ا	م	ب	ر	ا	ن	د	■	ا	ل	ع	ا	ل	م
۱۵	ت	ن	ک	■	س	ر	ا	و	ا	ن	■	م	ر	ف	ه

سودوکو سخت ۲۵۵۰

زمان پیشنهادی: ۴۰ دقیقه

قانون‌های حل جدول سودوکو:

۱- در هر سطر و ستون باید اعداد یک تا ۹ نوشته شود. بدیهی است که هیچ عددی نباید تکرار شود.

۲- در هر مربع ۳×۳ اعداد یک تا ۹ باید نوشته شود و در نتیجه هیچ عددی نباید تکرار شود.

				۴		۱		
	۶		۳		۹			۵
	۵					۳		
			۸	۳			۵	۱
۵	۳						۸	۲
۱	۸			۶	۲			
		۴					۷	
۳			۹		۶		۲	
		۵		۷				

سودوکو ساده ۲۵۵۰

زمان پیشنهادی: ۲۰ دقیقه

سودوکو

سودوکو Sudoku یک واژه ترکیبی ژاپنی به معنای عددهای بی‌تکرار است و امروزه به جدولی از اعداد گفته می‌شود که به عنوان یک سرگرمی رایج در نشریات کشورهای مختلف به چاپ می‌رسد.

			۳		۷			۶
		۳	۶	۲			۹	۱
۶					۹	۵	۷	
۷			۴	۶				۸
۲				۸	۳			۴
	۴	۵	۲					۷
۱	۶			۷	۴	۳		
۹			۸		۶			